بررسی نقشه راه حکومت امویان

با تکیه بر دشمن‌شناسی علوی

دکتر اکرم روشنفکر (استادیار دانشگاه گیلان)

Akram Roshanfekr (Assistant Professor of Gilan university)

رشت- دانشگاه گیلان - دانشکده ادبیات وعلوم انسانی- گروه زبان و ادبیات عرب

Saneh210@yahoo.com

شماره تماس **09123780693**

نمابر **01316690577**

چکیده مقاله

حکومت اسلامی از روزگار تأسیس جامعه ی مدنی حضرت ختمی مرتبت (ص) تاکنون فراز و نشیب بسیار داشته و بسا در محاق مانده است. بدیهی است، آنچه امروزه در حکومت کشورهای اسلامی معمول گردیده ، وامدار سیاستمدارانی است که درتاریخ مسلمانان عهده دار اداره ی امور جامعه ی اسلامی بودند ونقشه ی راه حکومتشان را برجای نهادند.

مطالعه ی نقشه ی راه حکومت اسلامی از روزگار نخستین معصوم(ص) تا زمانی که حکومت رسما در اختیار امویان قرار گرفت، دوگانگی سیاست حکومتی را متبادر می سازد که اختیارات آن به مدتی کوتاه در میدان تدبیر دومین پیشوای معصوم (ع) قرار گرفت و سپس به روشی که امروزه ترفند سیاسی خوانده می شود، به سر سلسله ی حاکمان اموی رسید. پس معاویه با آنچه زیرکی سیاسی خوانده می شد، ضمن بهره برداری از ترور خلیفه ی سوم به جنگی نرم روی کرد تا با رصد ظرفیت نقشه ی راهی که رفته رفته آن را در برابر اصل قرار می داد ، آینده ی حکومت اسلامی را از آن تدابیر خود کند.

این مقاله درصدد تحلیل دشمن شناسی مولای متقیان (ع) است تا دستمایه ی بررسی نقشه ی راه حکومت امویان فراهم آید. روش کار توصیفی – تحلیلی بوده و مهمترین نتیجه ی پژوهش حاضر پدیدار شدن نقشه ی راه اسلامی است که می توان از آن با عنوان اسلام اموی یاد کرد.

واژگان کلیدی: حکومت اسلامی، نقشه ی راه ، اسلام اموی

مقدمه

زندگی چهارده انسان کامل که از ظهوراسلام تا غیبت کبرا درطول 3 قرن زیسته اند، سرشار از ناگفته هاست. شاید اگر تاریخ در عرضه گوهرهای خود بخل نمی ورزید ودرروایت رویدادهای زندگی چهارده معصوم درّ کلام می سفت، امروزه عموم خردمندان با فراز ونشیب سیر فرهنگ خاندان رسالت درطول زمان آشنا می شدند و توانایی آن راداشتند تا موقعیت خود و جامعه ی خویش را نسبت به اهداف متعالی آن برآورد کنند. اما گویاچنین فرصتی دست نداده است. از این رو همتی باید تا پرده های آن فرهنگ والا برداشته شود وتوقفگاه های تحمیلی حرکت پویای آن در جامعه آشکار شود. حرکتی که درجریان شکل گیری امارت شام توسط معاویه سخت آسیب دیدو علی رغم مقاومت دومین پیشوای معصوم دربرابرآن؛ به فتنه ای کور تبدیل شد وجامعه ی اسلامی را درنوردید. چنان که مولای متقیان گوشزد فرمود:«ألا وإن أخوف الفتن عندی علیکم فتنۀ بنی أمیۀ فإنها فتنۀ عمیاء مظلمۀ...»[1].

باید دانست،امارت معاویه بر شام که درپی مشارکت او درفتح شامات محقق شد،[۲] زمینه ی «فرمانروایی مطلق» وی را فراهم آورد. او ابتدا شامات را منطقه ی بسته قرارداد و سپس آنجا را ملک طلق خود به حساب آورد.[۳] چنان که ابن خلدون جامعه شناس و متفکر مسلمان (732ق) سیاستش رااینگونه فاش کرد:«آنگاه که طبیعت و خاصیت کشورداری اقتضای فرمانروایی مطلق می کرد وناچار باید فردی زمام حکومت را در دست می گرفت ؛ ممکن نبود معاویه این مقام را از خود و طایفه اش رد کند. چه این وضع از امور طبیعی به شمارمی رفت وخاصیت عصبیت اورا بدان سوق می داد».[۴] از این رو امارت معاویه پس ازحکومت امیرمؤمنان علی(علیه السلام)به« فرمانروایی مطلق» تبدیل شد.

این مقاله درصدد بررسی تدابیرمعاویه است تا خطوط اصلی نقشه ی راه وی را که در اختیار فرمانروایان پس از او قرار گرفت، نمودار سازد. درهمین راستا می توان از کتاب دکتر جعفر المهاجر با عنوان «التأسیس

---

[1]. الصالح،نهج البلاغه:خطبه 93

[2]. المغلوث،اطلس تاریخ الخلفاء الراشدین، ج2: 247

[3]. المهاجر،التأسیس لتاریخ الشیعه فی لبنان وسوریه:31

[4]. ابن خلدون ،1336 العبر، ج 1: 405

لتاریخ الشیعه فی لبنان وسوریه» یاد کرد که مطالعه ی آن ایده ی نگارش این پژوهش گردید واز مقاله ی«پروپاگاندای بنی امیه علیه خاندان پیامبر(ص)» ازمحمدرضا روحانی و سیدعبدالرسول علم الهدی به عنوان پیشینه ی کار نام برد. روش کار توصیفی – تحلیلی بوده و پرسش اصلی پژوهش درباره ی روی دوم سکه ی سیاست های کلان امویان در رویارویی با پیشوای معصوم است .

1- مقدمات نقشه ی راه امویان

1-1- انتصاب حکومتی

خاطر نشان شد که معاویه بن ابوسفیان در پی فتح شام از سوی خلیفه ی دوم فرماندار شامات شد. اودمشق را مرکز ولایت خود قرار داد و با بهره مندی از عایدات ناحیه ی حاصلخیز غوطه ی دمشق برنامه ی بلند مدت فرمانروایی مطلق خود را پی گرفت. معاویه با تدارک عملیات ایذایی درصدد ایجاد ارعاب درنواحی مرزی وشهرهای اطراف «حکومت علوی» برآمد و نیروی نظامی وی با تعرض به حریم جامعه اسلامی مقدمات سیطره اش را فراهم آورد. چنان که مولای متقیان فرمود:«هذا اخو غامد وقد وردت خیله الأنبار و قد قتل حسّان بن البکریّ و أزال خیلکم من مسالحها ...» [5].

البته «جنگ صفین» مهمترین عملیات نظامی معاویه علیه حکومت علوی بود.[6] مقدمات این جنگ از روزگار فرمانداری اش در شامات فراهم شده بود. از آن رو که خاندان اموی با حکم انتصاب وی برشامات؛ مالک نواحی حاصلخیز آن شدند وسپس در روزگار خلیفه ی سوم به سبب آن که مبسوط الید گشتند، باعث فروپاشی کلیه معادلات اقتصادی جامعه گردیدند. آنان درروزگارجنابش جثه ی«چیرگی»خویش را فربه نمودند، چنان که مانند حیوانی در دایره ی خور وخواب سرگشته می نمود. از این رو مولای متقیان

---

[5] . الصالح: خطبه 27

[6]. المهاجر:84

فرمود:«الی أن قام ثالث القوم نافجا حضنیه بین نثیله ومعتلفه وقام معه بنو ابیه یخضمون مال الله خضمۀ الابل نبتۀ الربیع...» [7]

از سوی دیگر خزانه وعایدات حکومت اسلامی مایملک امویان گردید و صاحبان حق از حقوق خود کاملا محروم شدند. هرچند آن روزگار تلخ در سال 35ق/655م به پایان رسید، اما شکاف طبقاتی ای که در جامعه پدید آورد همچنان برگونه جامعه اسلامی باقی ماند.

2-1- تدارک مشروعیت

یکی از موفقیت های برنامه ی دراز مدت معاویه به دست آوردن «مشروعیت اجتماعی» از راه انتصاب حکومتی بود که وی آن را درروزگار خلیفه دوم(18ق/639م) کسب کرد. اما برنامه ی او درساختار حکومت علوی جایی نداشت .از این رو مولای متقیان حکم عزلش را با اشاره ضمنی به رویدادهای پیشین، روانه ی دمشق نمود واورا همراه مجموعه ی دربار‌دمشق، به مرکزحکومت فرا خواند تا از آنان حساب پس گیرد. چنان که فرمود:«واقبل الیّ فی وفد من اصحابک».[8] باید خاطرنشان ساخت که معاویه فرمانداری بود که هرگز از سوی خلیفه ی دوم مورد باز خواست قرار نگرفت وطبیعی می نمود که حکم مولای متقیان بر وی گران آید. زیرا جناب خلیفه برخلاف سایر فرمانداران با وی رفتار می کرد وحتی هرگاه بخشداری در امیرنشین شام منصوب می شد، نه در برابرحکومت مرکزی؛ بلکه در برابرمعاویه پاسخ گو بود. معاویه درروزگار خلیفه سوم نیز اختیارات حکومتی را افزون برشامات، در انحصار خویش داشت ومسئولیت انتصاب کارگزار مالیات حکومت مرکزی وافرادپست قضاوت به عهده ی او بود.[9] به همین سبب در برابر امیرمؤمنان(ع) و مرکز«حکومت علوی» سر تسلیم فرود نیاورد و برای خود دستاویزی عامه پسند ومشروع نما اختیارنمود و درصدد برآمد برای تحریک توده ی مردم دست به ماجرا جویی زند.

---

[7]. همان:خطبه 3

[8]. همان: نامه75

[9]. المهاجر:62

1-3- بهره برداری از ترور

معاویه ماجرای ترور خلیفه ی سوم را نخستین مقصد خود قرار داد تا از آن به نفع مصالح خویش بهره برد. از همین رو مولای متقیان خطاب به وی فرمود:« درباره ی قاتلان عثمان پر گفتی . پس در آنچه مردم وارد شدند داخل شو. سپس همراه آنان پیش من درخواست حکم نما تا تو و ایشان را به کتاب خدای تعالی احاله دهم وحکم نمایم .اما آن را که تو می طلبی، فریفتن شیرخوار برای گرفتنش از شیر است».[۱۰]

1-4- اقدام به جنگ نرم

«به اشتباه افکندن» مردم دومین تاکتیک معاویه در بازی سیاست بود. اودرصدد برآمد تا یقین مردم را نسبت به امیرمؤمنان (ع) مخدوش نموده وآن را کاملا سلب نماید. بسا تلاش وافرش نتیجه بخش گردید و کسانی که به او اقتدا کرده بودند، برایش در مهلکه ها شمشیر می زدند. چنان که مولای متقیان فرمود:«گروه بسیاری از مردم را تباه ساختی ، ایشان را با سرکشی خود فریفتی و در امواج دریای سرکشی خود انداختی. تاریکی گمراهی ایشان را در برگرفت وتلاطم شبهات آنان را به فراز وفرود آورد تا جایی که از رویکرد خود منحرف شده و روی گردانده و به پشت باز گشتند و درنتیجه بر شرافت خاندان خود تکیه کردند».[۱۱]

2- روانکاوی معاویه

2-1- نیرنگ سیاسی

به نظر می رسد فرمانروایی مطلق بیش از هر چیز، درگرو هویت روانی خاصی است که معاویه آن را فراهم آورده بود و درنظر عامه لیاقت سیاسی وزمامداری به شمار می رفت. چنان که مولای متقیان فرمود:«ما در زمانی واقع شده ایم که بیشترمردم مکر ونیرنگ رازیرکی می پندارند».[۱۲] توفیق معاویه در تدابیری که می

[10] . فیض الاسلام، نهج البلاغه: نامه64

[11] . همان : نامه 32

[12] . فیض الاسلام:خطبه 41

اندیشید معلول فریب کاری و نیرنگی بود که زیرکی سیاسی خوانده می شد. البته نیرنگ وی در منش علوی جایی نداشت. از این رو مولای متقیان با سیاق سوگند آن را نفی کرده وفرمود: «به خدا سوگند که معاویه از من زیرکتر نیست؛ بلکه او نیرنگ در کار آورده ومعصیت می نماید. اگر نیرنگ پسندیده بود، من زیرکترین مردم درتلقی شما بودم. امانیرنگ زدن معصیت است وارتکاب به معاصی نافرمانی از پروردگار است...».[۱۳]

2-2- شایسته پنداری خویشتن

معاویه دچار سوء برداشتی از توانایی خود گردید و با گام نهادن در وادی شُبهه از فضای روشن حقیقت فاصله گرفت. درنتیجه نامه هایی غیرمنطقی به امیرمؤمنان(ع) نوشت . چنان که مولای متقیان فرمود: « پس از شُبهه و فراگیر بودن آن برحذر باش؛ از جانب تو نامه ای به من رسیده که گفتارآن درهم است ومضمون آن ربط منطقی با یکدیگر ندارد...».[۱۴]

شاید وجود «ابهام» گاهی باعث تکاپوی انسان سوی یافتن حقیقت شود. اما بسا حق پنداریِ «شبهه» بامیل و رغبت آدمی عجین شده و با هوای نفس وخواهش تن جفت گردد که در این صورت فقط ضلالت وگمراهی نصیب شخص می گردد. بدان سبب که میل و خواهشِ تن آدمی را از ژرف اندیشی و بصیرت باز می دارد ومانع دریافت حقیقت می شود. چنان که مولای متقیان خطاب به معاویه فرمود: «پندی از تو به من رسید ... نامه ی فردی که بصیرتی ندارد تا هدایتش کند وراهبری که راهنمایش باشد . هوای نفس او را به خود خواند و وی اجابتش نمود وضلالت اورا به بیراهه کشاند و او از آن پیروی کرد».[۱۵]

به این سبب مولای متقیان شایستگی سیاسی معاویه را باطرح پرسشی انکار فرمود:«ای معاویه شما کِی لیاقت حکمرانی رعیت و زمامداری مسلمانان را داشتید؟ بدون سابقه ی خیر ونیکویی که به کار آید

---

[13] . همان :کلام 191

[14] . همان: نامه65

[15]. همان: نامه7

وارجمندی وشرافتی که مرتبه ی برتری را از آن شما نماید. البته از سابقه ی شقاوت پیشگی صرفنظر کرده وبه خدا پناه می بریم».[۱۶]

3-2- اهریمن صفتی

هویداست که هرگاه عقل آدمی وارزیابی وی ازتأثیر امیال نفسانی رها شود، قضاوتش در دایره ی خردورزی قرار می گیرد. چنان که مولای متقیان ضمن تبرئه خویش ازماجرای قتل خلیفه ی سوم خِرد بدون شائبه ی معاویه را برحکم فرا خوانده و فرمود: «ای معاویه سوگند می خورم که اگر بدون هوای نفس با عقل خود بنگری ، مرا مبرّا ترین اشخاص در ریختن خون عثمان بینی...».[۱۷] اما وجود خرد ناب در معاویه دور از انتظار بود. زیرا او چنان در دام امیال خود گرفتار آمده بود که هیچ سند و مدرکی در قضاوت به کارش نمی آمد. به نظر می رسد دلیل شگفتی مولای متقیان نیز از این روست. چنان که فرمود:« شگفتا ازهواپرستی وذوّاق بودنت وسرگشتگی ای که همراه با تباه ساختن حق در تو قرین گشته وباعث شده اسناد ومدارکی را که مطلوب حضرت حق (جلّ واعلی) و حجتی بر خلایق است، نادیده انگاری...». [۱۸]

تردیدی نیست که فقدان خِرد ناب، آدمی را بسان ابلیس اسم مضلّ خداوند می نماید. یعنی درپی قطع ارتباط با حقایق واصرار بر انانیّت فرد مانند«رجیم» در برابر واسطه ی فیض قد علم می کند وبا اظهار فضل جماعتی را به گمراهی می افکند. چنان که مولای متقیان با اظهار شگفتی از اظهار فضل معاویه، در معلومات او تردید نموده وفرمود:«گمان کردی که بهترین مردم فلانی و فلانی هستند، مطلبی را ذکر کردی که اگردرست باشد، بهره ای ازآنِ تو نمی گردد واگرنادرست باشد، زیانی به تو نرسد. اما ترا با برتر و کهتر و

---

[16]. همان: نامه 10

[17]. همان: نامه6

[18]. همان: نامه 37

زبردست و زیردست چکار؟! گروه طلقاء و فرزندان ابوسفیان را با تشخیص اولویت مهاجران و تعیین مرتبه وشناساندن طبقه شان چکار؟! ... ای بشر! آیا برلنگیِ خود توقف نمی کنی وکوتاهی دستت را نمی بینی؟».[۱۹] درواقع معاویه با اعمال شیطانی نرم نرم دروادی ضلالت پیش رفت وسرنوشت شوم ابلیسی رایافت که صورت انسان گرفته باشد. [۲۰] از همین رو مولای متقیان با تأکید خبر،خطاب به او فرمود:«تو زیاده خواه واهل ناز ونعمتی، ابلیس در تو جای گرفته وبه خواست خود رسیده ومانند خون در رگ وجان در بدن، در تو جاری است...». [۲۱] پرواضح است که دوری از چنین بشری ضرورت زندگی همه ی آحاد جامعه است ومولای متقیان حتی فردی مانند «زیاد» را از او برحذر داشت وفرمود:«از او برحذر باش که او همان ابلیس است ، پیرامون آدمی می گردد تا از غفلت او بهره برده و با فریب عقلش را برباید..».[۲۲]

معاویه دشمنی گردید که زاویای حکومت اسلامی را رصد می نمود وغفلت از او سرانجام بدخیمی را برای جامعه ی اسلامی رقم می زد. ازاین رو مولای متقیان در وارسیِ رویارویی با وی، اساس کار را بر جنگ با سپاه شام نهاد و برپایه ی درایت عقلانی و ارزیابی منطقی فرمود:«من این کار را به تمامه وارسی کردم و چاره ای نیافتم جز آن که بجنگم یا به آنچه رسول الله آورده، کفر ورزم ...».[۲۳]

---

[19]. همان: نامه 28

[20]. ابن جوزی،تلبیس ابلیس :26

[21]. همان: نامه10

[22]. همان: نامه44

[23]. همان: کلام44

3-ظرفیت های نقشه ی راه امویان

3-1- دشمن تراشی

شُبهه وابهام که در اثرعدم بصیرت وفقدان ژرف اندیشی است، «خوارج» را فراهم آورد که از مولای متقیان فرمان نبردند و سپس پشیمان شدند و دچار مکافات گردیدند. چنان که مولای متقیان فرمود:« فحسبهم بخروجهم من الهدی وارتکاسهم فی الضلال والعمی وصدّهم عن الحق وجماحهم فی التیه». [۲۴]

البته وجود طبقه ی اجتماعی بی بصیرت به تهدیدات جامعه دامن می زند وکار حکومت را دشوار می کند. زیرا افراد بی بصیرت فاقد قدرت تشخیص میان درستی و نادرستی بوده ومیان افراد بی گناه ومتهم ومجرم فرقی قایل نمی شوند.آنان نفرین شدگانی اند که همه را به یک چوب می رانند. چنان که مولای متقیان خطاب به آنان فرمود:«اگر مخالفت شما برای این است که گمان می کنید، من خطا کرده ودر مسأله ی حکمیت گمراه شده ام، پس چرا همه ی امت رسول الله (ص)را گمراه می شمرید و آنان را به خطای من گرفته و به گناه من تکفیر می کنید؟ شمشیرهاتان برگردنتان فرودآید! که آن را برخوب وبد فرود می آورید ومیان گناهکار وبی گناه فرقی نمی نهید».[۲۵]

خاطر نشان می شود که سایه ی سنگین حکومت اموی تنها درمحدوده ی شام دامن اقتدار نگسترد؛ بلکه آن درمناطق تابعه ی حکومت علوی نیز رخنه داشت و باعث وقوع نبرد نهروان گردید. زیرا با آن که «خوارج» شهروندان حکومت علوی بشمار می رفتند، اما ولادت بدشگونِ سیاسی آنان در«صفین» بود. آن ها ازجنس فقدان بصیرتی بودند که ثمره ی «شُبهه» و فاصله گرفتن از حقیقت بود. [۲۶] حقیقتی که در واپسین لحظات حیات بابرکت وجود مقدس حضرت ختمی مرتبت با جمله ی« لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» بازگو شد،

---

[24]. الصالح: کلام 181

[25]. فیض الاسلام : کلام 127

[26]. الشهرستانی، الملل والنحل:106؛ عاملی،امام علی وخوارج: 150و333

[27] ولی گویا فضای «شُبهه» در آن روزگار چنان مستولی بود که اصحاب نهروان درعبارت «لن یفترقا» حرف نفی ابد را اصلا ندیدند. از این رو در دام «حکمیت» پا نهادند.

3-2- بهره برداری از مقدس مآبی

نیرنگ معاویه برای ایجاد دشمنی در جامعه ی علوی با «حکمیت» تحقق یافت. او ضمن بهره برداری از روحیه ی گروهی مقدس مآب به منظورخویش رسید. به این ترتیب«خوارج» فراهم آمدند تا نقشی را ایفا کنند و بار«شُبهه» رادر میان توده ی مردم توزیع نمایند. هرچند«حکمیت» به فرمایش امیرمؤمنان (ع) تنهایک احیاء و یک إماته بود وحضرتش آن رااین گونه تفسیر فرمود: «جز این نیست که دوحَکَم معین شدند تا آنچه را قرآن زنده کرد ،زنده کنند وآنچه قرآن میرانده ، بمیرانند. احیاء قرآن یعنی گرد آمدن برارزش های آن واماته یعنی پراکنده شدن از گرد ارزش های ضد قرآنی است».[28]

حضرتش در پذیرش حکمیت نیرنگی در کار ننمود. ولی با حکم دو فرد گمراه معادله برعکس شد. به این ترتیب جماعتی فراهم آمدند که به توهم گرفتن جانب قرآن کریم وثقل اکبر نه تنها از همراهی با امیرمؤمنان(ع) و ثقل کبیر باز ماندند؛ بلکه درداخل حکومت امیر مؤمنان(ع) به طرف خصومت باحضرتش تبدیل شدند و نیرنگ معاویه به ثمر نشست و جامعه ی علوی پس از پیمان شکنیِ اصحاب جمل دوباره از درون آسیب دید و دچار دشمنان داخلی گردید.

---

[27]. امام خمینی،وصیت نامه:1

[28]. فیض الاسلام: کلام127

3-3- صلح طلبی

3-3-1- بهره برداری از شرایط دوران انتقال

پس از شهادت حضرت امیر(ع) امام مجتبی(ع) به عنوان فرزند ارشد ووصی امیرمؤمنان (ع) بامداد روز جمعه بیست ویکم ماه مبارک رمضان سال 40ق در جمع مردم عزادارخطبه ای خواند ودر پی آن«ابن عباس» برخاست و مردم را به بیعت با آن حضرت فراخواند. زمانی که خبر به معاویه رسید ، او با استفاده از شرایط دوران انتقالِ امامت به فرزند ارشد حضرت امیر(ع) جاسوسانی به کوفه وبصره فرستاد تا اخبار گرد آورند وبه مرکز قدرت رسانند. آنگاه در پاسخ به دعوت امام مجتبی (ع) برای تسلیم و فرمانبرداری؛ ازسیاست خود دم زده وگردن فرازی نمود. اوسپس لشکری به عراق گسیل داشت.

با آن که امام مجتبی(ع) درآغاز لشکری باخود همراه داشت، اماسران لشکر مقهور تهدید وتطمیع معاویه شدند وتلاش وی برای فریب سرداران لشکرامام(ع) نتیجه بخشید. [۲۹] ترور امام مجتبی (ع) در«ساباط» که باعث بستری شدن فرمانده ی کل قوای اسلام گردید، بر وخامت شرایط افزود. [۳۰]

3-3-2- کارآمد شدن دنیاطلبی مزمن

یکی از ظرفیت های نقشه ی راه امویان بهره برداری از ناتوانی افراد بود. از همین رو معاویه از دنیاطلبیِ بدخیمی که سپاهیان امام مجتبی (ع) را مبتلا ساخته وایشان را درمقابل دشمن ناتوان کرده بود، اهرم فشاری فراهم آورد و حضرتش را دربرابر پیشنهاد صلح قرار داد. از این رو امام مجتبی(ع) پس از بارها سخنرانی با هدف اطلاع رسانی به جماعت ، مردم را مخاطب گردانیده و فرمود: «معاویه ما را به چیزی که در آن عزّت وبزرگواری وانصافی نیست ؛خوانده است. اکنون اگر طالب زندگی وحیات هستید از او بپذیریم واین خار را در دیده ی خود فرو برده ودیده برهم نهیم واگر طالب مرگ با عزت وشرف هستید؛ ما جان خود را در

---

[29]. المظفر،البطل العلقمی،ج3: 52

[30]. رسولی محلاتی، زندگانی امام مجتبی(ع):214

راه رضای خداببخشیم و محاکمه را به خداوند واگذاریم.»اما جماعت یکصدا فریاد برآوردند : «ما طالب زندگی وحیات هستیم».[۳۱]

3-3-3- ارائه ی صلح نامه سفید

معاویه هرگز دغدغه ی برپا نمودن شعائر دینی نداشت؛ بلکه درپی تصاحب حکومت و بهره مندی بی چون وچرا از عایدات سرزمین های مسلمان نشین بود. او که درطول بیست ودو سال فرمانداری شام از مواهب سرشار منطقه ی حاصلخیز غوطه ی دمشق بهره مند بود ، گنجِ نابرده رنجی را در اختیار داشت ودرصدد بود تا قدرت اقتصادی تمام مناطق تحت نفوذ حکومت مرکزی را با کنار زدن حریف قبضه نماید. [۳۲] چنان که پس از پیوستن «جُند عراق» به لشکرش درمیان جماعت به سخنرانی ایستاد و گفت:«ای اهل عراق به خدا سوگند من به خاطر نماز وروزه وزکات وحج با شما نجنگیدم ، جنگ من باشما فقط برای حکومت بود؛ اینک بدانید تمام امتیازاتی که به حسن بن علی داده ام از هم اکنون زیر پای من است...».[۳۳]

اودر بدست آوردن صلح بزرگ خود ردّ سخنی از خویش بجای ننهاد و بافرستادن کاغذی که ذیل آن ممهور شده بود، پیشنهاد مفاد تفاهم نامه را در اختیار حریف نهاد. اما با تعیین مفاد تفاهم از سوی امام مجتبی (ع) بدان وقعی ننهاد . به نظر می رسد معاویه با دراختیار گذاشتن کاغذ سفید صلح نامه؛ قصه ی اعمال اقتدار وتوسعه طلبی امویان را مانند برخی از داستان های جنگ داخلی عصر حاضر با پایانی باز رقم زد ؛ به نشانه ی آن که هرگاه فرصت مغتنم گردید، از سر گرفتن جنگی بی امان ممکن شود.

درواقع وی با اطلاع از تلونِ مزاج «جُند عراق» فاجعه ای را در بطن صلح خویش به ودیعه نهاد وامید به وقوع آن را باتوصیه ای به خلف بد شگونش نوید دادوگفت: «حسین بن علی[علیهما السلام] پسر

---

31 . البلاذری ،انساب الاشراف ج3 :151

32 . المهاجر / 241

33 . همان؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 44 :2-21

فاطمه[سلام الله علیها]را زیر نظر بگیر. پس او محبوبترین خلایق نزد جماعت است؛ اگر از جانب او موردی بود، من امیدوارم خدا تورا با آنان که پدرش را کشتند وبرادرش را خوار ساختند ؛ کفایت کند.»[۳۴]

4- آینده نگری نقشه ی راه امویان

معاویه زمینه ی قبضه نمودن قدرت را با تدارک صلحی فراهم آورد .او با در اختیار نهادن ورق سفید صلح نامه مراتب کتابت را به امام مجتبی (ع) واگذار نمود . بند دوم صلح نامه به روایت تاریخ سال 41ق آن بود که معاویه حق نداشت کسی را به جانشینی خود انتخاب کند.[۳۵]

با این حال او به منظور تدارک آینده ی حکومت اموی درصدد انتصاب پسرش به ولایت عهدی برآمد. او اهالی شام را در هراس از فرارسیدن أجل خویش به بیعت بر ولایت عهدی یزید فرا خواند واقدامش با استقبال شامیان مواجه شد. سپس ازمروان بن حکم که کارگزار حکومت اموی درحجاز بود، درخواست کرد تا برای یزید بیعت ستاند. اما مروان خود را بر یزید مقدم می دانست. با این حال درمقام مشورت به «ولید» والی مدینه توصیه کرد برپسر زبیرو سیدالشهداء(ع) سخت گیرد واگر بیعت را نپذیرفتند سر از تنشان جدا کند . او درصدد بود تا به یک تیر دوهدف را به دست آورد. نخست آن که رقیبان بزرگ حکومت یزید را پشت سرنهد و دیگرآن که مردم را علیه کار شنیع دستگاه یزید بشوراند وزمینه ی بدست گرفتن قدرت را برای خویش مهیا سازد.[۳۶] البته معاویه پیشتربا حضور در جمع مردم حجاز وگماردن قوای قهریه برچهارتن از بزرگان شهر، ازجانب ایشان اعلان بیعت نموده ومردم را به تبعیت فرا خوانده بود. [۳۷]

---

34. ابن کثیر،البدایه والنهایه،ج8: 162

35. رسولی محلاتی: 218

36. العقاد، ابوالشهداء حسین بن علی : 18

37. همان: 16

4-1- حاکمیت تجاهر به فسق

با روی کار آمدن یزید بن معاویه نشانه های تجاهر به فسق در جامعه ی اسلامی هویدا شد. درباریان وکارگزاران یزید از زیر پا نهادن شرع مقدس إبایی نداشتند. رقص وآواز در«أم القری» و«مدینه ی طیبه» رواج یافته بود وافراد فارغ از دغدغه ی شرعی؛ شراب می نوشیدند . یزید خود جلودار مجالس لهو ولعب بود ودر محفل خود نه تنها درباریان؛ بلکه بوزینه و جانوران دیگر را به حضور می طلبید. [۳۸]

از همین رو حضرت سید الشهداء(ع) در پاسخ به پرسش عبدالله بن زبیر درباره ی بیعت با یزید فرمود:«من هرگز بیعت نخواهم کرد. از آن رو که کار براساس صلح نامه پس از برادرم ازآنِ من بوده ومعاویه نمی بایست خلافت را به کسی از فرزندانش می سپرد؛ بلکه او می بایست آن را به من -بشرط حیات- باز می گرداند. اما او به میل خود رفتار نمود واز دنیا رفت درحالی که به تعهد خود نسبت به من وبرادرم عمل نکرد. اکنون مطلبی پیش آمده که قرارِ مانبود. ای ابابکر! آیا گمان می بری من با یزید بیعت می کنم؟ درحالی که او مردی فاسق ومتجاهر به فسق است. شراب می نوشد و با جانوران سگ سان وگربه سان مشغول است. اما ما بازماندگان خاندان رسول الله هستیم. نه؛ سوگند به خدا؛ آن نخواهد شد».[۳۹]

خاطرنشان می سازد که«فسق» عملکرد گمراهان بوده و«فاسق» در زبان عربی برافراد گناهکار و هرزه اطلاق می شود. این واژه در زبان فارسی اغلب همراه کلمه ی فجور می آید که به معنای برانگیخته گردیدن برگناه ؛ تبه کاری؛ روی گردانیدن از حق؛ کردار زشت به کار می رود.[۴۰] باید دانست که فجور از فجر به معنای شکاف برداشتن است وبه مفهوم پرده دری به کار می رود. درواقع فجور عملکردی است که پرده ی عصمت می درَد ومانع بزرگ راه وصول انسان ها به عصمت اکتسابی است . پیامد فسق وفجور بیرون رفتن از خط مستقیم شریعت الهی و خارج شدن از مسیر متکامل عبودیت حق تعالی است.

---

38. مسعودی، مروج الذهب ،ج3: 77 ؛ بروکلمان،تاریخ الشعوب الاسلامیه :129

39. الخوارزمی، مقتل الحسین، ج1: 182

40. دهخدا، لغت نامه،ج2: ماده فجور

هویداست که حضرت سیدالشهداء(ع) موضع خود را دقیقا بر پایه ی حفظ شریعت محمدی (صلی الله علیه وآله) و بر اساس تعهد دربرابرتکلیف انسان کامل بر هدایت عموم مردم درمسیر عبودیتِ حضرت حق (جلّ وعزّ) اعلام فرمود. البته به انجام رسانیدن آن تکلیف با سلطنت یزید قابل جمع نبود وآن باید به استحضارمردم می رسید. پس حضرتش به منظورایفاء نقش درمقام انسان کامل وآگاه ساختن عموم مردم برنامه ی آموزشیِ میان مدتی را پی گرفت و موضع خودرا در یکی از منزلگاه های مسیرخویش برای جماعت توضیح داد وفرمود:« ای مردم ؛ رسول الله(صلی الله علیه وآله) فرمود؛ هر کسی سلطان ستمگری را ببیند که حرام شریعت الهی را حلال شِمرَد، پیمان الهی را زیر پای نهد ، با سنت رسول الله (صلی الله علیه وآله) مخالفت نماید ؛ میان بندگان خدا به روش گناه آلود ودشمنی رفتار کند، پس با رفتار یا سخنی عملکرد آن سلطان را تقبیح نکند ؛ سزاوار است که خدا اورا به منزلگاه همان سلطان وارد نماید. بدانید این دربار به اطاعت شیطان رجیم گردن نهاده واطاعت خداوند را رها کردند. فساد وتباهی را آشکار ساخته و حدود الهی را زیر پا نهادند؛ مالیات اسلامی را به خود اختصاص دادند وحرام شریعت الهی را حلال نمودند وحلال شریعت خداوندی را تحریم کردند. بدانید که من سزاوارترین مردم به تقبیح عملکرد آنان هستم...». [۴۱]

به نظر می رسد حضرت سید الشهداء (ع)دراعلام این موضع قصد ایجاد دغدغه ای عمومی داشته است .ایشان با این سخنرانیِ عمومی افزون برآگاه نمودن جماعت از وقوع فساد وتباهی در رأس حاکمیت، به تسرّی اباحی گری در میان دولتمردان اشاره نموده است. حضرتش با کاربرد ضمیر جمع؛ تباهی وفساد واباحی گری را فعل مجموع دستگاه حاکمه دانسته وبا مُحِق شمردن خویش تلاش نموده، ازپیامد گریز ناپذیر شیوع اباحی گری در موضع حاکمیت بیم دهد. زیرا آن رفته رفته سیاست حکومتی به شمار آمده و به بدنه ی جامعه سرایت می نمود ودر میان عموم مردم رواج می یافت. البته «یزید» از این موضع گیری غافل نبود. از همین رو کسانی را که متمردین از بیعت به شمار می رفتند ، در نخستین اقدام هدف گرفت.[۴۲]

---

[41]. الطبری،تاریخ الرسل والملوک ، ج7: 300 . الخوارزمی،ج1 :234

[42]. الدینوری،اخبار الطوال:227 ؛ البلاذری، ج3: 155؛ ابن کثیر، ج8: 151

او پس از مرگ معاویه درصدد برآمد از چند تن بیعت ستانَد. پس دستوری محرمانه سوی فرماندار خویش فرستاد و امر را در آن بر سختگیری دایر نمود: «فخذ حسینا وعبد الله بن عمر وابن زبیر بالبیعۀ اخذا لیس فیه رخصۀ حتی یبایعوا».[۴۳]

2-4- فرمانداریِ ناپاکی

باید دانست که انتصاب «یزید» در رأس حاکمیت؛ حکومت های محلیِ همسانی را می طلبید تا جامعه ای یکپارچه وهمسو با منویّات امویان فراهم آید. این امر با انتصاب عبید الله بن زیاد بر عراق محقق گردید. او که حاکم بصره بود با حفظ سِمَت، کارگزار حکومت مرکزی در کوفه گردید.[۴۴] وی هویت مشخصی نداشت وپدرش «زیاد بن ابیه» به شجره ی طیبه ای منسوب نبود. پیشترابو سفیان «زیاد» را فرزند خود خوانده بود. سپس معاویه با ادعای نامشروع برادری درصدد برآمد تا وی را به خاندان اموی ملحق نماید.

آن سخن پلید در روزگارمولای متقیان مورد انتقاد حضرتش قرار گرفت تا ضمن پرهیز دادن «زیاد» از پیوند بدشگون قومی مانع اشاعه ی منکر وقول زشت گردد. چنان که فرمود:«آگاه شدم معاویه نامه ای به تو نوشته ومی خواهد خرد تورا متزلزل ساخته و زیرکی تو را به سود خود بکار گیرد .پس از او برحذر باش؛ بدان که در روزگار خلیفه ی دوم سخن ناسنجیده ای از ابوسفیان در رابطه با مادرت بیان شد که وسوسه ای شیطانی بوده و با بیان آن نسبتی ثابت نمی شود و ارثیه ای روا نمی گردد...».[۴۵]

به این ترتیب «عبید الله بن زیاد» در زمره ی امویان قرار گرفت وهم جنس ایشان گردید. او به محض ورود به دارالخلافه ی کوفه جماعت را فرا خواند وگفت:« ای مردم امیرمؤمنان یزید! مرا بر شهر ودیار و جمع آوری مالیاتتان گمارده است .او به من فرمان داده در حق مظلوم انصاف ورزم وبه محروم ببخشم ودر حق افراد

---

43. الخوارزمی، ج 1 :180؛ ابن اثیر،الکامل فی التاریخ، ج4: 14

44. مسعودی:ج66/3

45. فیض الاسلام : نامه ی 44

حرف شنو ومطیع نیکی کنم . پس بدانید که من در حق مطیعان مانند پدری مهربان ودلسوزم وشمشیر وتازیانه برآن که فرمان نبرد واز پیمان من روی گرداند ، فرود آرم. پس هرکه کار خود داند...».[۴۶]

ناگفته پیداست که لبّ کلام عبیدالله دعوت به اطاعت بی چون وچرا واعمال خشونت دربرابرنافرمانی بود وجماعت آن را به خوبی دریافتند. آنان مغلوب سلطه ای بی رحم شده بودند که صغیر وکبیر نمی شناخت. آن چنان باورش کرده بودند که هرکاری از سوی او مشروع می نمود. به همین سبب خود را مخاطب احدی نمی دیدند. لذا در روز عاشوراء پاسخشان به «بریر بن خضیر» همان بود که وی خواسته بود. جناب «بریر»در برابر جماعت قرار گرفته ومردم را بیم داد:«ای مردم ! از خدا بترسید. خاندان حضرت ختمی مرتبت در برابرتان هستند .ایشان فرزندان، دختران و اهل حرم اویند . آنچه می خواهید عرضه دارید و بگویید که می خواهید چه کنید؟ پس گفتند: می خواهیم امیر عبید الله بن زیاد بر ایشان دست یابد وصلاح کار بداند.» [۴۷]

به نظر می رسد مهمترین ویژگیِ آن پاسخ، نادیده گرفتن وجدانیات بود .چنان که در گسیل دسته ای از اردوگاه سید الشهداء (ع) به فرات «هلال بن نافع الجملی» خود را به نگهبان آب معرفی کرده وگفت :« من از یاران حسینم. آمدم ازآبی که از ما باز داشتید، بنوشم. «عمرو» به او پاسخ داد: بنوش. گوارایت باد . نافع گفت: وای بر تو !چگونه می گویی از آبی بنوشم در حالی که حسین (ع) همراهانش سخت تشنه اند. اوپاسخ داد: راست می گویی. من می دانم اما به ما امر شده، باید که به انجامش رسانیم.» (الخوارزمی،:ج1: 224)به این ترتیب نادیده گرفتن وجدانیات واطاعت بی چون وچرای جماعت جوّ حاکم را درراستای منویّات کارگزار اموی قرارداد ومردم فارغ از وجدانیات با پیروی از بزرگان کوفه بر سید الشهداء (ع)شمشیر کشیدند.[۴۸]

البته چنین سرنوشتی دورازانتظار نبود. چنان که شاعر نامدار فرزدق گفت: با مادرم درراه حج بیت الله الحرام بودیم . پیش از ورود به مکه با حسین بن علی(ع) وسپاهش روبرو شدم. پرسیدم :«این کاروان ازآن کیست؟ شنیدم ازآن حسین بن علی(ع) است. سپس به حضورش رسیدم . ایشان پرسید: کیستی؟ گفتم: مردی عربم.

---

[46]. اصفهانی، مقاتل الطالبیین:96 ؛ خوارزمی،ج1: 200 ؛ مجلسی ،ج44: 340

[47]. الخوارزمی، ج1 :252

[48]. البلاذری،ج3 : 158

سوگند به خدا بیش از آن کنجکاوی نکرد وسپس به من گفت: از مردمی که پشت سر نهادی بگو. گفتم: از مرد دانایی پرسیدی. دل مردم با توست درحالی که برعلیه تو شمشیر می کشند».[۴۹]

4-3- تملک مشروعیت

به دست آوردن «حاکمیت» قدم نخست نقشه ی راه حکومت اموی بود. آنان با قبضه ی قدرت وتصاحب«جُند عراق» در صدد تملک «مشروعیت» برآمدند و با استفاده از عنوان «خلافت اسلامی» مشروعیتی برای اعمال قدرت تدارک نمودند و برای از بین بردن احتمال شکست از ترفند معاویه بهره جستند. ازاین رونبرد با ابا عبدالله(ع) با استفاده ازنام «شرع» تحقق یافت.

حکومت اموی سیدالشهداء (ع) را بدعت گذاری معرفی کرد که از راه دین منحرف گردید واین توهم را بوجود آورد که حضرتش می خواهد دین را از مسیرش منحرف کند. به همین سبب «عمروبن الحجاج» در روز عاشوراء در صدد تخطئه ی اردوگاه امام (ع) برآمده وخطاب به کوفیان گفت:« ای کوفیان برفرمانبرداری باشید وجمع خود را حفظ کنید. در کشتن آن که از دین خارج شده و باپیشوای جامعه مخالفت نموده، شک نکنید. امام حسین (ع) پرسید: ای عمرو بن الحجاج آیا مردم را علیه من تحریک می کنی؟ آیا ما از دین خارج شده ایم وشما بر آن استوارید؟ پس سوگند به خدا شما ای جماعت زمانی که قبض روح شوید وبا این اعمال از دنیا روید ؛ خواهید دانست ما کدامیک از دین خروج کرده وکدام به آتش دوزخ سزاوارتر است.»[۵۰]

4-4- مصادره ی تولّی

بایددانست که امویان با قبضه ی حکومت اسلامی حایز مشروعیتی«ولایی»گردیدند و اختیارات اجتماعی را با تدارک برنامه ای گسترده، از آن خود نمودند.[۵۱] اما«جُند عراق» که پیشترازدوگاه نظامی منطقه ی شامات

---

[49] .البلاذری،ج3 :165؛ شیخ مفید،الارشاد، ج2: 44 الخوارزمی،ج1: 223

[50] . الطبری،ج7: 342؛ مجلسی، ج45: 19

[51] . المهاجر:31

بوده وبه سبب مناطق زراعی و حاصلخیز ازقدرت اقتصادی قابل توجهی برخورداربود ، پس ازمرگ معاویه درصدد برآمد تا قطب حکومت اسلامی گردد.

از این رو کوفیان اباعبدالله(ع) رابه جمع خویش دعوت کردند وگفتند:« خدای راسپاس که دشمن ستمگرتورا نابود کرد. همان کسی که در این امت فتنه به پا کرد وامرش را به چنگ آورد . خراج راغصب کرد و بدون رضایت خلق برآنان حکومت نمود. او برگزیدگان جامعه را به قتل رسانید و اشرار را باقی نهاد و بیت المال را در گردش ثروتمندان قرارداد. پس دور باد چنان که قوم ثمود دور گشتند. بدان که ما پیشوایی نداریم پس به ما روی کن. شاید خداوند بواسطه ی تو مارا برحق خود گرد آورد».[۵۲]

شاید حرکت اشراف کوفه و مردم دردو جهت برآورد گردید که سید الشهداء (ع) عموم مردم را مورد خطاب قرار داده و فرمود: « ای مردم، من در پیشگاه خداوند تبارک وتعالی ومحضر شما عذری دارم .آن این است که با دریافت نامه هایتان و پذیرش فرستادگانتان به حضور، سوی شما روی کردم. شما خاطر نشان ساختید که امامی نداریم. شاید خداوند مارا بواسطه تو بر هدایت گرد آورد. اگر برگفتار خود پابرجا هستید، اینک من نزد شمایم. اگر عهدو میثاق مطمئن به من سپارید، به شهر شما می آیم وگر مجبور گشته، کراهت دارید به جایی که ازآن سوی شما آمدم، باز می گردم.»

پس حضرتش با امهال فرصت میان دو نماز ظهر وعصر، بار دیگر به مردم روی کرده وفرمود: «ای مردم ، اگر تقوا پیشه کنید و اهل حق را بشناسید، راضی به رضای خدایم. بدانید که ما اهل بیت نبوت در تحصیل ولایت شما از این مدعیان ستمگر سزاوارتریم. البته اگر شما مایل نیستید وبه حق ما آگاهی ندارید ونظرتان نه آن است که نوشتید وفرستادید، من منصرف می شوم».[۵۳]

هرچند سیدالشهداء(ع) درآن سخنرانی، با رعایت ویژگی های ذیل و بدور از شائبه های سیاسی، معلوم فرمود که مردم کوفه و اشراف و بزرگانشان همسو ودریک جهت قرار داشتند.

---

[52] . البلاذری، ج3: 157

[53] . الطبری،ج7: 295؛ الخوارزمی،ج1: 320 ؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج4: 96 مجلسی، ج44: 375

1- کاربرد واژه ی«الناس» که افاده ی عمومیت می کند و ضمیر جمع در خطاب فرصت حضور را دراختیار عموم قرار می دهد. (ایهاالناس انها معذرۀ الی الله عزّ وجل والیکم... ؛ ایهاالناس إن تتقوا ...)

2- بیان دعوت عمومی اشاره به ضرورت حضور اجتماعی مردم بر گرد ولایت حق است.(انّی لم آتکم حتی اتتنی کتبکم وقدمت علیّ رسلکم أن اقدم علینا . فانه لیس لنا امام ، لعل الله یجمعنا بک علی الهدی .فان کنتم علی ذلک فقد جئتکم)

3- بیان (انها معذرۀ الی الله عزوجل والیکم) ترفیع درجه ی غایب رفعت حاضر محضر ربوبیت است.

4- ذکر مؤکد ضمیر متکلم وحدۀ (ی) وجمع حاضر(کم) در عبارت (انّی لم آتکم حتی اتتنی کتبکم وقدمت علی رسلکم ان اقدم علینا) به منظور زدون گمان سهو عمومی وغفلت مردم بوده ومشعر به فراخوانی میهمان ویژه است.

5- بیان (فانّکم ان تتقوا وتعرفوا الحق لاهله) مشعر به ضرورت پرهیزگاری وخدا ترسی در ولایت حق است.

6- عوامل محرومیت از وجود ولایت حق عبارتند از: ناخشنودی جمعیتی مشخص(به قرینه ی ورود«انتم» پس از حرف شرط)؛ بی اطلاعی ازحقوق حاکم برحق ؛ تغییر عقیده حتی در صورت وجود مدرک ودستخط وشاهدان ؛ زیرا ولایت حق تحمیلی نیست. (وان انتم کرهتمونا وجهلتم حقنا وکان رأیکم غیر مااتتنی کتبکم وقدمت به علی رسلکم انصرفت عنکم)

البته عموم مردم که خود را مخاطب احدی غیر از امویان نمی دیدند؛ خویشتن را به صلاحدید ایشان سپرده بودند. ازاین رو سیدالشهداء(ع) با منطق اشراف وبزرگان جماعت با آنان سخن گفت وفرمود:«اگر درباره ی سخنان من تردید دارید ، آیا شک دارید که من فرزند زاده ی پیامبر شمایم؟ سوگند به خدا، در سراسر عالم فرزندزاده ی رسول الله (ص) وپیامبر شما تنها منم. مراآگاه سازید، آیا دربرابر کشته ای مرا می کشید؟ یا مالی از شما نابود ساختم یا قصاصی برمن است؟ پس صدا زد:ای شبث؛ ای حجار؛ ای قیس؛ ای یزید بن حارث؛ آیا به من ننوشتید که میوه ها رسیده ومزارع سرسبز شده وانبارها پر گشته ، بر جُند عراق که برایت آماده شده، قدم رنجه کن؟»

این سخنان در خطاب به اشراف و بزرگان کوفه شامل نکات حقوق شهروندی است که به ترتیب اولویت ذیل بیان گردید:

1- معرفی حضرتش وخانواده وانتساب به حضرت ختمی مرتبت (ص) که مقدمه ی مطلوب تبرئه از جرایم فردی واجتماعی قرار می گیرد.(فان کنتم فی شک من هذا القول ، أفتشکّون انّی ابن بنت نبیّکم ؟ فوالله مابین المشرق والمغرب ابن بنت نبیّ غیری منکم ولامن غیرکم ،انا ابن بنت نبیّکم خاصةً)

2- استیضاح به منظور تفهیم اتهام وجرایمی که حکم قصاص یا قتل را در مورد مجرم ثابت می کند. (اخبرونی أتطلبونی بقتیل منکم قتلته؟ او مال استهلکته؟ او بقصاص من جراحةٍ؟)

3- وجود دست نویس ومدارک وشاهدان بردرخواست رسمی برای حضورامام(ع). (الم تکتبوا الیّ... انما تقدّم علی جند لک مجند)

هرچند قیس بن اشعث نخستین اولویت را مخدوش جلوه داده وگفت : آیا به حکم فرزند زاده ی عمویت سرفرود نمی آوری؟ اما سید الشهداء(ع) با قیاسی منطقی پاسخ داد وفرمود: توهم برادر آن فرد هستی آیا بنی هاشم باید بیش از خون ریخته ی مسلم بن عقیل از تو مطالبه کنند وجنایات او را بر تو شمُرند؟

به این ترتیب جماعت با اهدافی که داشتند وتمایلاتی که در سر می پروراندند؛ آماده پذیرش امویان شدند و شهروند افتخاری حکومت شام گردیدند و فارغ از ولایت پیشوای معصوم، بر سیدالشهداء (ع) شمشیر کشیدند.

5-4- برائت از پیشوای معصوم

ایجاد بیزاری اجتماعی از پیشوای معصوم که هدف راهبردی نقشه ی راه حکومت امویان بود، گام به گام پی گیری شد ومقدمات آن با سلب امنیت از امام حسین(ع) درموسم حج فراهم آمد. پس گروهی برره گیریِ حضرتش گسیل شدند و بر سر راه حضرتش قرار گرفتند تا ازدور شدن امام (ع)ازحریم حرم امن الهی جلوگیری کنند. امایاران سیدالشهداء (ع)مقاومت کردند. نظامیان حکومت راه به جایی نبردند و آوا برآوردند

وامام (ع) را به تفرقه انگیزی متهم کردند و حضرتش درمقابل با ذکر بخشی ازآیه ی41 سوره ی یونس؛ ماهیت کارشان را برملا نمود:«لی عملی ولکم عملکم . انتم بریئون مما اعمل وانا بریء مما تعملون».[۵۴]

6-4- پایان دادن به اسلام محمدی (ص)

نقشه ی راه حکومت امویان درپی هدف گرفتن سیدالشهداء (ع) وفاجعه آفرینی درعاشورا نه تنها برنامه ی حذف پیشوای معصوم را ارائه کرد، بلکه با تخطئه ی خاندان نبوت، درصددپایان دادن به اسلام محمدی(ص) ورونمایی «اسلام اموی» برآمد. ازاین رو عبیدالله درخطاب به زینب کبری (سلام الله علیها) بدون برآورد توانایی دختر علی بن ابیطالب ، گفت:«خدای راسپاس که شمارا رسوا کرد وبه قتل رسانید وسخنتان را تکذیب نمود.» اما پاسخی گران دریافت داشت که فرمود : «خدای راسپاس که مارا با وجود محمد(صلی الله علیه وآله) گرامی داشت وپاک وطاهر نمود. نه چنان است که می گویی. فاسق رسوا شد وتبه کار تکذیب گردید و او دیگری است».[۵۵]

به این ترتیب «اسلام اموی» همان فتنه ی هولناکی شد که مولای متقیان پیش بینی فرمود: «آگاه باشید نزد من هولناک ترین فتنه ها بر شما فتنه ی بنی امیّه است. پس آن فتنه ای کور وتریک است... سوگند به خدا بنی امیه را پس از من زمامداران بدی خواهید یافت. مانند شتری بدخو .همواره بر شما سلطه جویند تا از شما تعدادی که برایشان سودمند باشند یا زیانی نرسانند، باقی گذارند. فتنه وفسادشان بدمنظر وترسناک وبه شیوه ی مردم زمان جاهلیت بر شما وارد می گردد. در آن فتنه علامتی از هدایت ورستگاری ونشانه ای که راه حق دیده شود، نیست».[۵۶]

---

[54] . الطبری، ج7 : 276

[55] . الطبری،ج7: 371 ؛ الخوارزمی، ج2: 42 ؛ مجلسی،ج45: 115

[56] . فیض الاسلام:خطبه 92

نتیجه گیری

انتصاب حکومتی از دیرباز روشی معمول ومقبول برای دراختیار گرفتن قدرت واعمال آن بوده که در صدر اسلام برای معاویه بن ابوسفیان محقق گردید و او به روش قانونی وارد چرخه ی قدرت شد. از آن پس وی درصدد برآمد تا موقعیت خود را از کارگزار حکومتی ارتقاء دهد وشخص اول جهان اسلام گردد. درهمین راستا با تدارک نقشه ی راه تاکتیک ها واهداف میان مدت ودراز مدت حکومتی را تعریف نمودو درفرصت عقب نشینی روانی سپاهیان امام مجتبی (ع) از آن نقشه بهره برداری کرده وپس از خود برای خلف ناصالحش برجای نهاد .

نقشه ی راه حکومت امویان در پی انتصاب یزید بن معاویه به ولایت عهدی ورق خورد وبا تصاحب حاکمیت اسلامی، مشروعیت پروژه ی حکومتی را از آن خود ساخت وسپس پذیرش ولایی جامعه را دراختیار مرکز حکومت وشخص یزید بن معاویه قرارداد تا وی طومار اسلام محمدی (ص)را درهم پیچد . از همین رو با هدف قرار گرفتن سیدالشهداء (ع) سیاست بیزاری از پیشوای معصوم ترویج گردید تا مقدمات رونمایی اسلام اموی فراهم آید ونسل به نسل در امت اسلامی باقی ماند.

کتابنامه

ابن ابی الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، المنتظم فی تاریخ الامم والملوک ، بیروت ، دارالکتب العلمیۀ،1412ق

ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن، الکامل فی التاریخ، بیروت ، دارالصادر، 1965م

ابن جوزی، ابوالفرج، تلبیس ابلیس، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، اول، 1965م

ابن خلدون ، عبدالرحمن، العبر ، ترجمه ی محمد پروین گنابادی، تهران بنگاه ترجمه ونشر کتاب، اول، 1336ش

ابن شهرآشوب، ابوجعفر رشیدالدین محمد، مناقب آل ابی طالب، قم، علامه، بی تا

ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر، البدایۀ والنهایۀ ، بیروت ، دارالفکر، 1986م

اصفهانی ، ابوالفرج ، مقاتل الطالبیین، شرح وتحقیق احمد صفر، قاهره ، داراحیاء الکتب العربیۀ، 1949م

البلاذری، احمد بن یحیی ، انساب الاشراف، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، 1974م

بروکلمان، کارل، تاریخ الشعوب الاسلامیۀ، ترجمه عربی بنیه امین فارس و... ، بیروت دارالعلم للملایین، شانزدهم،2005م

امام خمینی، روح الله، وصیت نامه، تهران، وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی،اول، 1368ش

خوارزمی، ابوالمؤید الموفق بن احمد، مقتل الحسین، تحقیق محمد السماوی، قم ، مکتبۀ مفید، بی تا

الدینوری، احمد بن داود، الاخبار الطوال،تهران ،نشرنی، چهارم، 1960م

رسولی محلاتی، سید هاشم، زندگانی امام مجتبی(ع) ، قم، بوستان کتاب قم، اول،1383ش

الشهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل والنحل، بیروت، دارالکتب العلمیۀ، اول، 1990م

شیخ مفید، محمد بن محمد النعمان، الارشاد فی معرفۀ حجج الله علی العباد، ترجمه رسولی محلاتی، تهران، علمیۀ اسلامیۀ، بی تا الصالح، صبحی، نهج البلاغۀ ،قم، انتشارات الهجرۀ، 1395ق

الطبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل والملوک ، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران ، اساطیر، پنجم، 1375ش

عاملی ، سید جعفر مرتضی، امام علی(ع) وخوارج ، ترجمه محمد سپهری، تهران، پژوهشگاه فرهنگ واندیشه اسلامی ، دوم ، 1385ش

العقاد، عباس محمود، ابوالشهداء الحسین بن علی، مصر ، نهضهٔ مصر للطباعهٔ والنشر، دوم، 1998م

فیض الاسلام، علینقی، ترجمه وشرح نهج البلاغهٔ، تهران، فقیه، سوم، 1377ش

مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار لدرراخبار الائمهٔ الاطهار، بیروت ، داراحیاء التراث العربی، سوم، 1403ق

المظفر، عبدالواحد ، بطل العلقمی، انتشارات المکتبهٔ الحیدریهٔ ، اول، 1383ش

مسعودی،ابوالحسن علی بن الحسین، مروج الذهب، تحقیق محمد یحیی الدین عبدالمجید، مصر، السعادهٔ چهارم،1964م

المغلوث، سامی بن عبدالله، اطلس الخلیفهٔ عمربن الخطاب، الریاض، مکتبهٔ العبیکان، سوم، 2008م

المهاجر،جعفر، التأسیس لتاریخ الشیعهٔ فی لبنان وسوریهٔ، بیروت، دارالملاک، اول، 1992م

فرهنگنامه

دهخدا، علی اکبر، لغت نامه(فرهنگ متوسط دهخدا)، تهران، انتشارات وچاپ دانشگاه تهران، اول، 1385ش